

"منافع ملی ایران"، از نگاه اصلاح طلبان اپوزوسیون!

داریوش ارجمندی

اکنون، ده روز از حمله تروریستی در خاک آمریکا می‌گذرد. در طی این ده روز، شاهد آن بوده‌ایم که چگونه دولت‌های سرمایه‌داری و نیروهای خدمتگذار آنها، از تروریسم بهانه‌ای برای توجیه سیاست‌های ضدانسانی خود ساخته‌اند. در فلسطین، دولت اسرائیل با شدت بخشیدن به حملات نظامی خود، کشتار مردم غیرنظامی را در دستور کار قرار داده‌است. جرج بوش و کارگزاران صنایع تسلیحاتی آمریکا، خرسند از نتایج اسفناک واقع تروریستی، سرگرم برنامه‌ریزی آنچه خود "جنگ بزرگ قرن جدید" نامیده‌اند، می‌باشند. اتحادیه اروپا، به بهانه مبارزه با تروریسم، مشغول تصویب قوانینی است که به گفته مسئولین این اتحادیه، حقوق شهروندان اروپایی را بشدت نقض می‌کند. حکومت طالبان، در تلاش است که از فرصت پیش آمده، برای تثبیت رژیم خود و رسمیت بخشیدن جهانی به آن استفاده کند. و خلاصه آنکه، نظریه پردازان و مفسران طرفدار نظام سرمایه‌داری، در طول روزهای گذشته، در مصاحبه‌ها و نوشته‌های خود تلاش کرده و می‌کنند که با انکار واقعیات تاریخی، سرمایه‌داری را قربانی تروریسم جلوه دهند و از این طریق به توجیه سیاست‌های سرمایه‌داری جهانی بپردازند. و همچنانکه گفته شد، این همه با توجیه مبارزه با تروریسم و دفاع از دموکراسی و جهان متمدن، صورت می‌گیرد. و اما در این میان، برخی از اصلاح طلبان اپوزوسیون ایران نیز، با بهره‌گیری از جو راستی که دستگاه تبلیغاتی سرمایه‌داری براه انداخته، فرصتی برای تعریف و تمجید از سردمداران جمهوری اسلامی ساخته‌اند. رفرمیست‌های اپوزوسیون ایران، چنان از سخنان خاتمی و سایر رهبران جناح اصلاح طلب حکومت اسلامی در ابراز همدردی با مردم آمریکا و مخالفت ادعایی آنها با تروریسم، تحت تأثیر قرار گرفته‌اند که بی‌اختیار لب به ستایش از داهیگری و خردمندی خاتمی و یارانش برخاسته‌اند. رفرمیست‌های خارج از حکومت، ادعا می‌کنند که موضع‌گیری خاتمی و یارانش، در خدمت منافع ملی ایران است چراکه اولاً "خطر حمله نظامی آمریکا به ایران را خنثی کرد و دوماً فرصت مناسبی برای عادی‌سازی روابط ایران و آمریکا فراهم کرده، جمهوری اسلامی را از انزوای بین‌المللی، خارج می‌سازد."

پرسشی که در این میان از سوی اصلاح طلبان غیرحکومتی بی‌پاسخ می‌ماند این است که "منافع ملی ایران" چیست؟ آیا منظور منافع مردم ایران مد نظر است یا منافع آنهایی که در طول ۲۳ سال گذشته بر گرده این مردم سوار بوده‌اند؟ در برخورد به مواضع یادشده، تکمیل بر چند نکته ضروریست. نخست، موضوع خطر حمله نظامی آمریکا به ایران: این حقیقت دارد که جناحی از هیئت حاکمه آمریکا مایل است از فرصت بدست آمده برای یک‌سره کردن کار خاورمیانه بهره‌برداری کند و به قولی با یک تیر سه نشان افغانستان، ایران و عراق را یکجا و با هم بزند. اما اولاً این گرایش، در اقلیت مطلق قرار دارد و در واقع گرایش غالب در درون هیئت حاکمه آمریکا، همانی است که در روزهای گذشته از سوی وزیر امور خارجه این کشور، کالین پاول، بیان شد، یعنی استفاده از موقعیت کنونی برای عادی، و علنی ساختن روابط دوکشور. در حقیقت باید گفت که گرایش تند و ماجراجویانه در حاکمیت آمریکا، همواره و حتی قبل از نابودی نیمی از ساختمان پنتاگون نیز، در میان ژنرال‌های نیمه‌دیوانه ایالات متحده وجود داشته و می‌توان آنرا میراث دوران جنگ سرد به حساب آورد. امروز، اگرچه به نظر می‌رسد که این ژنرال‌ها، با روی کار آمدن جرج بوش متحدی در کاخ سفید یافته‌اند، اما ساده‌انگاری خواهد بود، چنانچه تصور کنیم که کابوی منشی جرج بوش، برای براه انداختن جنگ همزمان، با سه کشور در خاورمیانه کافی باشد. باید توجه داشت که جنگ احتمالی علیه افغانستان، تحت پوشش جنگ با «طالبان» صورت خواهد گرفت، یعنی رژیمی که امروز هیچ متحدی در سطح جهانی ندارد و بالعکس دولت‌های بسیاری، از جمله همسایگان این کشور همچون روسیه و تاجیکستان و هندوستان، خواهان

برکناری آن هستند. حتی رژیم ایران نیز متحدین دیگری غیر از "طالبان" در افغانستان داراست. به لحاظ اقتصادی نیز افغانستان از تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر اقتصاد جهانی برخوردار نیست و به همین دلیل در معادلات پنتاگون، جنگ علیه افغانستان - چنانچه اعتراضات افکارعمومی جهان را نادیده بگیریم -، به لحاظ سیاسی، نسبتاً کم هزینه خواهد بود. اما داخل کردن ایران و عراق در این جنگ، تمام این معادلات را برهم خواهد زد. نخست آنکه که چنین جنگی، باتوجه به خطراتی که برای جریان صدور نفت به جهان سرمایه داری دارد، اساساً به نفع اقتصاد بحران زده آمریکا و بویژه اروپا و ژاپن نیست و بالعکس می تواند، اثرات ویرانگری برای بازار جهانی سرمایه به همراه داشته باشد. درحالی که جنگی محدود در افغانستان، می تواند با رونق بخشیدن به صنایع تسلیحاتی آمریکا، چرخ زنگ زده اقتصاد این کشور را، به طور مقطعی هم که شده، براه اندازد و کمی از دامنه بحران کنونی بکاهد. گذشته از این، جنگ علیه سه کشور، آنهم کشورهای اسلامی، به لحاظ سمبلیک، یعنی اعلام جنگ علیه جهان اسلام، و این یعنی ازدست دادن متحدین عربی و اسلامی برای آمریکا. اما از همه مهمتر اینکه، اتحادیه اروپا، یعنی بزرگترین متحد آمریکا در جنگ احتمالی آینده، اساساً با چنین سیاستی موافقت نخواهد کرد، چراکه از مسئله نفت که بگذریم، سرمایه داری اروپا سرمایه گذاری های کلانی در ایران و عراق دارد که حاضر نیست به خاطر همراهی با آمریکا، آنها را به خطر بیندازد. در کنار اتحادیه اروپا، باید از روسیه نیز نام برد. روسیه اگرچه در جنگ علیه طالبان و تضعیف این رژیم ذی نفع است، اما منافع استراتژیک این کشور در منطقه، مانع از آن می شود که در قبال حمله به ایران، سکوت اتخاذ کند و به واکنشی دست نزد.

خلاصه آنکه، با درنظرداشت آنچه گفته شد، احتمال حمله نظامی آمریکا به ایران، باتوجه به اوضاع کنونی، آنچنانکه اصلاح طلبان غیرحکومتی مایلند جلوه دهند، محتمل نیست. درحقیقت باید گفت که رفرمیست ها با طرح این احتمال و بزرگ کردن خطر حمله آمریکا به ایران، هدف دیگری را دنبال می کنند. این نیروها که دو دهه قبل، از طرفداران پروپا قرص خط امام محسوب می شدند و مردم ایران را به دنباله روی مطلق از خط «ضدآمریکایی» رژیم اسلامی تشویق می کردند، اکنون با فروپاشی بلوک شرق، ناگهان تواب شده، به صف خدمتگزاران آمریکا و بازار جهانی پیوسته اند.

این جماعت امروز با ادعای طرفداری از دموکراسی و آزادی نظام سرمایه داری، می خواهند مردم ایران را به شکل دیگری درخدمت سیاست های رژیم بگیرند و اینبار، نه به اسم "ضرورت مخالفت با آمریکا"، بلکه تحت پوشش "ضرورت نزدیکی با آمریکا"، به توجیه طرفداری خود از رژیم جمهوری اسلامی بپردازند.

به بیان دیگر، آنچه ازسوی اصطلاح طلبان اپوزوسیون، به عنوان منافع ملی یاد می شود، دقیقاً منافع همین نظام حاکم است. نظامی که در طول ۲۳ سال گذشته، به جز سرکوب آزادی و آزادی خواهان، شکنجه و کشتار دسته جمعی عدالت جویان، و نقض ابتدایی ترین حقوق اکثریت عظیم دردمندان ایران، ارمغان دیگری برای مردم کشور نداشته است. ناگفته نماند که این ادعا که عادی ساوی روابط ایران با آمریکا، به خودی خود، ارمغان آور دموکراسی و آزادی برای مردم ایران است، یک توهم پراکنی و دروغی بیش نیست. نگاهی به پرونده و کارنامه سیاه رژیم هایی که نه تنها با آمریکا رابطه عادی دارند، بلکه از متحدین نزدیک آن به حساب می آیند، میزان توهم نهفته در ادعای اصلاح طلبان را فاش می سازد. کافی ست در این رابطه، به کشورهای همسایه ایران، مانند ترکیه، پاکستان، عربستان سعودی و کویت، نگاهی بیاندازیم که در سرکوب و نقض حقوق بشر همواره با رژیم جمهوری اسلامی رقابت می کرده اند.

صرف برقراری روابط عادی میان ایران و آمریکا و یا هر کشور دیگری، به معنای تغییر و تحول دموکراتیک در داخل ایران نیست. دموکراسی و آزادی را نه رابطه با این یا آن کشور، بلکه حاکمیت توده های زنج و کار بر سرنوشت خودشان تضمین می کند. منافع ملی ایران، اگر منظور از آن منافع اکثریت رنج دیده مردم ایران است، تحت حاکمیت رژیم اسلامی، هیچگاه تأمین نخواهد شد.